

بررسی معانی پرانديشه در شاهنامه فردوسی

دکتر محرم اسلامی^۱
محمد قاسمی^۲

چکیده

زبان به عنوان مهم‌ترین وسیله ارتباطی جوامع بشری، همگام با سایر تحولات در سطوح مختلف خویش، همواره در حال تغییر و دگرگونی است. بخش واژگان زبان نیز بیش از سایر اجزای آن در معرض این دگرگونی‌هاست. از جمله این تغییرات، تغییرات معنایی و به‌طور اخص پدیده چندمعنایی است. از آنجایی که تحولات معنایی نیز با گذشت زمان و به تدریج صورت می‌گیرد، مطالعه واژگان چندمعنایی و سیر تحول آنها ما را با روند دگرگونی‌های معنایی واژگان بیشتر آشنا می‌سازد.

ما در این مقاله به بررسی واژه چندمعنایی پرانديشه در شاهنامه فردوسی پرداخته‌ایم که امروزه از فهرست واژگان زبان فارسی حذف شده است و علاوه بر آنچه که در فرهنگ‌ها ذکر شده است، چندین معنای دیگر نیز با تحلیل این واژه در بافت و فضای شاهنامه استخراج کرده‌ایم که ما را در فهم بهتر این اثر گران‌قدر فارسی یاری می‌کند. چه بسا که پاک کردن غبار فراموشی از چهره چنین واژگانی، موجب شود که در آینده، دوباره به صحنه زبان فارسی برگردند و بر غنای آن بیفزایند. نتایج چنین تحقیقاتی ما را در فهم درست متون گذشته یاری می‌کند و در فرهنگ‌نویسی نیز می‌توانیم از آن کمک بگیریم.

کلیدواژه‌ها: معنی‌شناسی، تحول معنایی، چندمعنایی، واژه‌سازی، پرانديشه، شاهنامه.

۱- مقدمه

بشر از دیرباز به صورت گروهی زندگی کرده و همواره ناگزیر از ایجاد ارتباط با هم‌نوعان خویش بوده است؛ در این میان، زبان مهم‌ترین وسیله ارتباطی انسان‌ها و یکی از ارکان عمده زندگی بشری است. زبان را از منظرهای گوناگون می‌توان مورد مطالعه قرار داد؛ مثلاً «از دیدگاه اجتماعی زبان نهادی است که برای رفع نیاز ارتباطی انسان بوجود آمده است و همچون دیگر نهادهای اجتماعی مانند نهاد خانواده، نهاد آموزش و نهادهای اجتماعی دیگر با گذشت زمان، تغییراتی در آن ایجاد می‌شود تا پاسخگوی نیازهای روز باشد. اگر زبان متناسب با شرایط اجتماعی و نیازهای اهل زبان تغییر نکند، عملاً کارایی خود را از دست می‌دهد و از بین می‌رود» (اسلامی ۱۳۸۶: ۹۳). مطالعات زبانشناسی تاریخی نیز دگرگونی‌های موجود در زبان را تأیید و تأکید می‌کند. «به هر حال با بررسی متون موجود در دوره‌های تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که زبان فارسی از نظرگاه‌های متعددی همچون تلفظ، صرف و نحو، واژگان و معانی واژگان تغییر یافته است» (ابوالقاسمی ۱۳۷۹: ۱۴). دگرگونی‌های زبان به دلایل برون‌زبانی همچون تحولات گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، صنعتی و دلایل درون‌زبانی «که براساس قانون صرف کمترین انرژی در گفتار می‌باشد» (باقری ۱۳۷۱: ۲۳). صورت می‌گیرد.

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان meslami@znu.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان ghaseami.m@gmail.com

در کل می توان گفت که تحول یک زبان همراه و هماهنگ با دگرگونی و تحول نیازهای جامعه‌ای است که از آن زبان به عنوان وسیله ارتباطی خود استفاده می کند و تحول نیازهای هر جامعه منوط است به تحولات معنوی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن (همان).
معنی‌شناسی (Semantics) یکی از سطوح زبان‌شناسی است که به مطالعه معنی می پردازد. معنا بیش از اجزای دیگر زبان با زندگی و فرهنگ یک جامعه زبانی، ارتباط دارد. پس همگام با تحولات اجتماعی دگرگون می شود و پالمر به نقل از بلومفیلد، تغییرات معنایی را این چنین برمی شمارد: « تخصیص معنایی، توسیع معنایی، استعاره، کنایه، رابطه کل به جزء، اغراق، تقویت معنایی، تنزیل معنایی و ترفیع معنایی » (پالمر؛ ترجمه صفوی ۱۳۷۴: ۳۰). در یک زبان، واژگان بیش از سایر اجزای زبان، دچار تغییر و تحول می گردند و یکی از این تغییرات واژگانی، تغییر معنای واژه‌ها در طول زمان است که «برای روشن شدن سیر تحول معنایی هر واژه، باید کارهای فیلولوژی دشوار و گسترده‌ای در زمینه بررسی دقیق متون به انجام رسد (...). واقعیت زبان‌شناختی دیگری را که باید در نظر داشت، آن است که در هر مقطع زمانی معین، یک واژه خاص ممکن است بیش از یک معنی داشته باشد. برنال بر این پدیده، نام چندمعنایی گذارده است. در اغلب موارد، بافت یا موضوع کلی گفتگو، تناسب یکی از معانی واژه را با یک موقعیت خاص مشخص می سازد» (آرلاتو؛ ترجمه مدرسی ۱۳۷۳: ۲۲۴).

با توجه به مطالب فوق، چندمعنایی یکی از دگرگونی‌های معنایی است؛ البته لازم به ذکر است که ما خارج از بافت موقعیت (Context situation) با پدیده چندمعنایی واژگان مواجهیم و با توجه به روابط جانشینی و همنشینی واژه‌ها، برای هر واژه‌ای تنها یک معنی مطلوب (opimal) می توان متصور شد. پس در پدیده چندمعنایی برای تشخیص معنی مورد نظر، توجه به بافت زبانی، ضروری است. عده‌ای چندمعنایی را از عیوب زبان می دانند، اما هستند افرادی مانند باطنی که معتقدند پدیده چندمعنایی در اقتصاد زبانی نقش ارزنده‌ای دارد (باطنی ۱۳۷۳: ۲۰۳). از طرف دیگر ما با مطالعه پدیده چندمعنایی به روند تغییرات معنایی واژه‌ها پی می بریم زیرا « تغییر معنایی نمی تواند به طور ناگهانی در سطح یک جامعه زبانی رخ دهد، بلکه باید به تدریج و از طریق انواع ارتباط‌های معنایی و پدیده چندمعنایی به انجام رسد» (همان ۲۲۹).

گاهی گستره معنایی یک واژه برخوردار از چندمعنا در طول زمان تغییر می کند که از این رهگذر تعداد معناها یک واژه، کم یا زیاد می شود که در پژوهش حاضر دیده می شود که از تعداد معناها واژه پرنندیشه با گذشت زمان کاسته شده است. نیز قابل تصور است که شاعران و نویسندگان توانا و زبان آگاهی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی بخواهند با تحمیل معناهای گوناگون به واژه‌ها دست به واژه‌سازی بزنند و مفاهیم نو را با همان داشته‌های زبان خویش بیان کنند که این امر موجب غنای زبان می شود. امروزه ما نیز در مواجهه با مفاهیم جدید و واژگان قرضی، می توانیم به عنوان یکی از راه‌حل‌ها به پیروی از فردوسی و سنت ادبی خویش به واژه‌های زبان، معناهای دیگری بیافزاییم.

واژه پرنندیشه یکی از واژه‌های چندمعنایی موجود در شاهنامه است که در متون نظم و نثر ما -جز در شاهنامه- بسیار کم و در همان معناهای متداول و مذکور در فرهنگ‌ها به کار رفته است، ولی این واژه از واژه‌های نسبتاً پربسامد شاهنامه است که حدود ۱۲۰ بار در این اثر در معناها متفاوت بکار رفته است و ما در این مقاله با ذکر معناها موجود آن در فرهنگ‌ها به بررسی معانی فراموش شده پرنندیشه با توجه به بافت زبانی و موقعیتی شاهنامه خواهیم پرداخت.

۲- معانی پرنندیشه در فرهنگ‌های موجود

با مروری در فرهنگ‌های تخصصی و عمومی درمی یابیم که در فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه به این واژه اشاره نشده است. در لغت‌نامه دهخدا در معناهای اندیشناک، با فکرهای گوناگون، اندوهناک، اندوهگین، اندوهگن، غمگین، غمگن، ترسان، بیمناک و پر بیم آمده است و جالب توجه است که همه شواهد آن هم از شاهنامه فردوسی ذکر شده است. فرهنگ بزرگ سخن نیز اندیشناک، بیمناک، غمگین را برای آن آورده است. کامل فرهنگ فارسی آن را اندیشناک، نگران و پریشان فکر معنی کرده است. اکنون برای معناهای مذکور، شرح و شواهدی را از شاهنامه فردوسی نقل می کنیم:

آشفته‌خاطر و نگران

پرنندیشه شد جان کاوس کی
ز فرزند و سودابه نیک‌پی (فردوسی ۱۳۹۰: ۲۱۴)

کاووس به خاطر ماجرای سیاوش و سودابه، آشفته‌خاطر و نگران است، چنانکه در ادامه ابیات هم با خود می گوید:
کزین دو یکی گر شود نابکار
از آن پس که خواند مرا شهریار

چو فرزند و زن باشدم خون و مغز کرا بیش بیرون شود کار نغز (همان)

اندیشناک و متفکر

خبر لشکرکشی افراسیاب به کاووس می‌رسد و او را از پیمان‌شکنی افراسیاب خشمگین می‌سازد. کاووس تصمیم می‌گیرد شخصاً به مقابله افراسیاب برود. موبدان او را از آن، برحذر می‌دارند. او در جواب می‌گوید که کسی دیگر، توان مقابله با افراسیاب را ندارد. سیاوش که ناظر این گفتگوست

سیاوش از آن دل پراندیشه کرد
بدل گفت من سازم این رزمگاه
روان را از اندیشه چون بیشه کرد
مگر کم رهایی دهد دادگر
به خوبی بگویم بخواهم ز شاه
ز سودابه و گفت‌وگوی پدر (همان: ۲۱۷)

در ابیات بالا پراندیشه، حکایت از تفکر سیاوش بعد از شنیدن ماجرا دارد.

غمگین

موقعی که شیرویه متولد شد خسرو از اخترشناسان، سرانجام شیرویه را پرسید و چنین داد پاسخ ستاره‌شمار
ازین کودک آشوب گیرد زمین
هم از راه یزدان بگردد به نیز
پراندیشه بد زان سخن شهریار
که بر چرخ گردان نیایی گذر
ازین بیشتر چون سراییم چیز...
بران هفته کس را ندادند بار (همان: ۱۲۹۶)

خسرو بعد از شنیدن پیش‌بینی منجمان، غمگین و ناراحت می‌گردد و یک هفته کسی را به حضور نمی‌پذیرد.

هراسان

هرمزد بدون هیچ گناهی، ایزدگشسب را به زندان افکند. ایزدگشسب پیامی به موبد فرستاد و از او خوردنی طلبید. موبد ز پیغام او شد دلش پرشکن
مصراع دوم، ترس شدید موبد را می‌رساند چون می‌داند هرمزد نسبت به او نیز بدگمان است و دیر یا زود، وی نیز چنان سرنوشتی خواهد داشت.

۳- معانی فراموش‌شده پراندیشه با استناد به شاهنامه فردوسی

با بررسی معنای واژه پراندیشه در شاهنامه و آنچه در فرهنگ‌ها ضبط شده است درمی‌یابیم که این واژه در معنای دیگری نیز در شاهنامه بکار رفته است که در فرهنگ‌های لغت فارسی اشاره‌ای به این معانی نشده است. مطالعه و بررسی ما در مورد این واژه به صورت مطالعه همزمانی است که با توجه به بافت و فضای ابیات شاهنامه به بررسی معنای فراموش‌شده این واژه پرداخته‌ایم، زیرا تنها «با در نظر گرفتن بافت‌های زبانی واژه‌ها، قادر به تشخیص و تفکیک معانی مختلف خواهیم بود» (پالمر؛ ترجمه صفوی ۱۳۷۴: ۱۶۱).

معانی فراموش‌شده پراندیشه با شرح و تحلیل شواهد آن عبارتند از:

الف) متحیر و شگفت‌زده

موقعی که انسان پدیده‌ای زیبا یا غیرعادی را می‌بیند عکس‌العمل طبیعی او تعجب و تحیری است که سرتاپای وجود او را فرامی‌گیرد و در رفتار و حالات او خود را نشان می‌دهد اینک در فضای شاهنامه، شواهدی را با همدیگر بررسی می‌کنیم.

سیاوش که از زابلستان به پیش پدر بازگشته است از او با شکوه تمام استقبال می‌کنند و همه مردم شادند تا این که
برآمد برین نیز یک روزگار
چنان بد که سودابه پرنگار
ز ناگاه روی سیاوش بدید
و گر پیش آتش نهاده یخ است
چنان شد که گفתי طراز نخ است

کسی را فرستاد نزدیک اوی

که پنهان سیاوش را این بگوی

که اندر شبستان شاه جهان

نباشد شگفت از شوی ناگهان

(فردوسی ۱۳۹۰: ۲۰۵)

همچنان که از ابیات فوق آشکارست سودابه در همان نگاه نخست با دیدن چهره زیبای سیاوش، متحیر و شگفت زده می‌گردد و شور و غوغایی در دلش پدید می‌آید و به او دل می‌بازد.

یا در نبرد بین بهرام و مقتوره در حضور خاقان، بهرام با تیری مقتوره را به اسب دوخت، ولی او که خود را بر اسب بسته بود نیفتاد. خاقان احتمال داد که زنده باشد چون افراد خاقان به او رسیدند مرده بود.

بخندید خاقان به دل در نهان

شگفت آمدش زان سوار جهان

پراندیشه بد تا بایوان رسید

کلاهش ز شادی به کیوان رسید

(همان: ۱۲۷۱)

خاقان از قدرت و مهارت بهرام متحیر و شگفت زده است و مصراع دوم نیز ما را از هر گونه توضیح دیگری بی‌نیاز می‌سازد.

در داستان اسکندر می‌خوانیم که اسکندر با گروهی در ظلمات به جستجوی آب حیات رفته است. در آن جا

خروشی برآمد ز کوه سیاه

چو آمد به تاریکی اندر سپاه

پشیمان شود ز آنک دارد به چنگ

که هر کس که بردارد از کوه سنگ

بهر درد دل سوزی درمان شود

وگر بردارد پشیمان شود

پراندیشه شد هر کس زان خروش

سپه سوی آواز بنهاد گوش

(همان: ۸۳۸)

پی رنج ناآمده نشمرد

که بردارد آن سنگ اگر بگذرد

گروه اسکندر حیرانند و تکلیف خود را نمی‌دانند که از آن سنگ‌ها - که در ظلمات است - بردارند یا سبکبار بگذرند؛ چون در هر حال، سرانجام کار، پشیمانی است. بیت آخر حالت حیرت و سرگردانی سپاه اسکندر را به خوبی نشان می‌دهد.

نمونه دیگر:

سروش خجسته، افراسیاب را که در بن غاری ناله می‌کند به هوم پرهیزگار می‌شناساند. وی افراسیاب را به بند می‌کشد. افراسیاب با ترفندی خود را می‌رهاند و در دریا فرومی‌رود. گودرز و تعدادی از ایرانیان که از آن جا می‌گذرند هوم را در کنار دریا می‌بینند و از ماجرا آگاه می‌شوند و خبر را به کاووس و کیخسرو می‌رسانند. کاووس

پراندیشه شد زان سخن شهریار

بیامد بنزدیک پرهیزگار

(همان: ۵۹۸)

کاووس به همراه کیخسرو، حیران و شگفت زده از شنیدن سخنان گودرز به پیش هوم می‌آیند و همان ماجرا را دوباره از زبان او می‌شنوند. سرانجام نیز به کمک هوم، افراسیاب را می‌کشند. این که افراسیاب با آن همه قدرت و شجاعت خویش - که بارها در شاهنامه آمده است - گرفتار هوم پرهیزگار گردد حیرت و تعجب هر انسانی را برمی‌انگیزد. پس تعجب و حیرت کاووس نیز منطقی و پذیرفتنی است.

یا در این ابیات، دو سپاه کیخسرو و افراسیاب در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. هر دو شهریار، منجمان خود را فراخوانده‌اند و

پراندیشه و زیجها بر کنار

ستاره‌شمر پیش دو شهریار

به صلاب تا بر که گردد به مهر

همی بازجستند راز سپهر

(همان: ۵۴۶)

ستاره‌شمر سخت بیچاره بود

سپهر اندر آن جنگ نظاره بود

هیچ کدام از ستاره‌شماران دو شهریار در کار خود موفقیتی ندارند و مصراع آخر هم به بیچارگی آنان اشاره کرده است. آنان که قبلاً همه چیز را پیش بینی می‌کردند؛ اکنون سرگردان و حیرانند.

ب) بدگمان و مشکوک

معنی فوق نیز یکی دیگر از معناهای واژه پرنده‌شمار است. در ماجرای زال و رودابه می‌خوانیم که این دو، دلباخته همدیگرند و زنی گوینده و شیرین‌سخن، واسطه بین آنهاست. روزی این زن، پیامی از زال به رودابه می‌آورد و رودابه نیز سربند، انگشتی و پیام‌هایی توسط او به زال می‌فرستد و هنگام رفتن

نگه کرد سیندخت او را بدید

زن از حجره آن‌گه به ایوان رسید

زن از بیم برگشت چون سندروس
 پراندیشه شد جان سیندخت ازوی
 زمان تازمان پیش من بگذری
 دل روشنم بر تو شد بدگمان
 بترسید و روی زمین داد بوس
 به آواز گفت از کجائی بگوی
 به حجره درآیی به من ننگری
 بگوئی مرا تا زهی گر کمان

(همان: ۷۶)

همان گونه که می بینید بیت آخر، خود صراحتاً به معنای **بدگمان** اشاره کرده است.

یا در قسمت دیگری می بینیم، سودابه که ناکام و بی آبرو گشته است از توطئه علیه سیاوش، دست بردار نیست. با وجود این که چندین بار بی گناهی سیاوش بر کاووس ثابت شده است باز بر هر دوی آنها مشکوک است. پس موبدان درگاهش که حکم مشاوران او را دارند، می گویند:

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی
 که هر چند، فرزند هست ارجمند
 وزین دختر شاه هاماوران
 ز هر در، سخن چون بدین گونه گشت
 چنین است سوگند چرخ بلند
 ببايد زدن سنگ را بر سبوی
 دل شاه از اندیشه يابد گزند
 پراندیشه گشتی به ديگر کران
 بر آتش یکی را ببايد گذشت
 که بر بی گناهان نیاید گزند

(همان: ۲۱۴)

با توجه به ابیات بالا بدون شک، واژه **پراندیشه**، **بدگمان** و **مشکوک** معنا می دهد.

در جای دیگری می خوانیم که خسرو چون نامه قیصر را دریافت کرد در جواب، نامه ای به قیصر نوشت و به او اطمینان داد که اگر به تعهدات خویش عمل نماید به او و سرزمینش آسیبی نمی رساند. خسرو، دختر قیصر را نیز به زنی خواست تا پیوند بین آنها محکم گردد. خردادبرزین با این پیام بیامد و قیصر با شنیدن آن، اظهار شادمانی کرد. قیصر به جادوگران خود دستور داد تا طلسمی به شکل دختری زیبا بسازند که در حال گریه باشد. طلسم ساخته شد و قیصر ادعا کرد که دختر خویش را به جوانی داده بودم که اکنون آن جوان مرده است و دخترم سوگوار اوست و پند کسی را نمی پذیرد. تنی چند از ایرانیان به درخواست قیصر برای پند دادن دختر به پیش او رفتند و متوجه نشدند که طلسمی بیش نیست. قیصر شادمان از کار خود، خردادبرزین - فرستاده خسرو - را فرستاد. خردادبرزین نیز چون دیگران به پیش دختر رفت و او را پند داد، ولی

بسی گفت و زن هیچ پاسخ نداد
 سراپای زن را همی بنگرید
 همی گفت گر زن ز غم بیهش است
 اگر خود سرشکست در چشم اوی
 به پیش برش برچکاند همی
 پراندیشه شد مرد مهتر نژاد
 پرستندگان را بر او بدید
 پرستنده باری چرا خامش است
 سزیدی اگر کم شدی خشم اوی
 چپ و راست جنبش نداند همی

(همان: ۱۲۴۸)

بدین ترتیب خردادبرزین بدو مشکوک گشت و پی برد که طلسمی بیش نیست.

نمونه ای دیگر:

گشتاسب در پی بدست آوردن پادشاهی است وقتی بدان دست نمی یابد به قیصر می پیوندد و قیصر نیز با تکیه بر قدرت گشتاسب از ایران باج می خواهد و لهراسب پی می برد که گشتاسب باید در حضور قیصر باشد که جرأت چنین گستاخی را یافته است. پس بی درنگ زریر را با تاج و تخت شاهی به سوی گشتاسب می فرستد. زریر چون فرستاده ای سوی قیصر می رود و به او می گوید که گشتاسب یکی از بندگان شاه ایران است که از پیش وی گریخته و در نزد تو چنین پایگاهی یافته است.

چو قیصر شنید این سخن زان جوان
 که شاید بدن این سخن کو بگفت
 پراندیشه شد مرد روشن روان
 جز از راستی نیست اندر نهفت

(همان: ۶۴۳)

قیصر با شنیدن سخنان زریر، به گشتاسب، بدگمان و مشکوک می گردد. بیت دوم حالت شک و تردید قیصر را آشکار می سازد و معنای **مشکوک** و **بدگمان** در این جا معنای مطلوب می تواند باشد و قید شاید نیز آن را تأیید می کند.

(ج) آماده و مهیا، محتاطانه

از معنای دیگر پراندیشه در شاهنامه، مهیا و آماده شدن و رعایت کامل جوانب احتیاط در انجام کاری است. اینک با همدیگر شواهدی را با تشریح فضا و بافت داستان‌ها مرور می‌کنیم.

بیژن، نواده رستم، به همراه گرگین برای کشتن گرازان که به زمین‌های ارمنیان هجوم آورده بودند راهی آن‌جا شد و همه گرازها را به تنهایی از پای درآورد. آتش حسادت گرگین شعله‌ور گشت و با نقشه‌ای بیژن را به سرزمین تورانیان برد تا شیفته منیژه، دختر افراسیاب گردد. کارها مطابق میل او پیش رفت. بیژن گرفتار و در چاهی زندانی شد. گرگین به ایران برگشت و دروغ برهم بافت... کیخسرو از طریق جام جهان‌نما به حقیقت ماجرا پی برد. گیو، پدر بیژن، برای کمک خواستن از رستم به زابلستان شتافت و

چو از دیده‌گه، دیده‌بانش بدید	سوی زابلستان فغان برکشید
که آمد سواری سوی هیرمند	سواران به گرد اندرش نیز چند
درفشی درفشان، پس پشت اوی	یکی زابلی تیغ در مشت اوی
غو دیده بشنید دستان سام	بفرمود بر چرمه کردن لگام
پراندیشه آمد پذیره براه	بدان تا نباشد یکی کینه‌خواه

(همان: ۴۵۱)

همچنان که از ابیات بالا کاملاً مشخص است زال بعد از شنیدن سخنان دیده‌بان، آماده و مهیا به مقابله سواران می‌رود تا دشمن آنها را غافلگیر نسازد و مصراع آخر نیز ما را از هرگونه استدلال دیگری بی‌نیاز می‌سازد.

در داستان شاپور نیز آمده است که روزی شاپور عزم خود را جزم می‌کند تا به سرزمین روم رود و از نزدیک ببیند که قیصر سزاوار هست	ابا لشکر و گنج و تیروی دست
کدخدایی عادل و خردمند بر جای خود می‌گمارد و این راز را تنها به او می‌گوید و به صورت بازرگانی شتر خواست پرمایه ده کاروان	به هر کاروان بر، یکی ساروان
ز دینار و ز گوهران بار کرد	ازان سی شتر بار دینار کرد
بیامد پراندیشه ز آبادبوم	همی رفت زین سان سوی مرز روم

(همان: ۹۰۷)

همان‌گونه که سیاق کلام نشان می‌دهد شاپور برای این که شناخته نشود و کسی خبر بر قیصر روم نبرد از آبادبوم پراندیشه (با رعایت احتیاط کامل) در هیئت بازرگانی خارج می‌شود.

یا در قسمت بهرام نیز می‌خوانیم که وی بعد از این که اعتماد خاقان چین را به خود جلب کرد، حاکمی سزاوار را در بلخ گماشت و

پراندیشه از بلخ شد سوی ری	به خرداد فرخنده در ماه دی
همی کرد اندیشه در پیش و کم	بفرمود، پس تا سرای درم
بسازند و آرایشی نو کنند	درم مهر بر نام خسرو کنند

(همان: ۱۲۰۴)

بهرام با تدبیر و احتیاط کامل به سوی ری گام برمی‌دارد. یکی از تدابیر او این است که درم‌هایی با نام خسرو، ضرب می‌کند. این نقشه او کارگر می‌افتد و بدین ترتیب پدر بر پسر بدگمان می‌شود.

د) خشمگین، عصبانی، کینه‌ور

از دیگر معنای مورد غفلت واقع‌شده پراندیشه، خشمگین است. در ذیل شواهدی را برای این معنی، بررسی می‌کنیم. هرمزد که از ساوه‌شاه و سپاهیان بی‌شمارش، هراسان است نظر بهرام را می‌پرسد. بهرام با شجاعت تمام از جنگ می‌گوید و با سپاهی به مقابله ساوه‌شاه می‌رود، ولی اطرافیان هرمزد او را - به علت گستاخانه سخن راندن بهرام در مقابل او - به بهرام بدگمان می‌سازند. هرمزد خردبرزین را به نزد ساوه‌شاه می‌فرستد تا او را با پیامی که می‌دهد بفریبد و از جنگ منصرف سازد. خردبرزین به پیش ساوه‌شاه می‌رود و پیام را می‌گزارد و در این هنگام، طلایه سپاه ساوه‌شاه نیز از رسیدن بهرام به روبروی آنها خبر می‌آورد.

طلایه بدید آن دلاور سپاه	بیامد دوان تا بر ساوه‌شاه
بگفت آنک با نامور مهتری	یکی لشکر آمد به دشت هری
سخنها چو بشنید زو ساوه‌شاه	پراندیشه شد مرد جوینده‌راه

ز خیمه فرستاده را باز خواند
بدو گفت کای ریمن پرفریب
برفتی ز درگاه آن خوارشاه
به جنگ آوری پارسی لشکری
به تندی فراوان سخن‌ها براند
مگر کز فرازی ندیدی نشیب
بدان تا مرا دام سازی به راه
زنی خیمه در مرغزار هری

(همان: ۱۱۷۴)

در این قسمت، ساوه‌شاه، سخنان پیک را می‌شنود که از صلح و دوستی دم می‌زند، ولی وقتی خبر آمدن سپاهی را می‌شنود؛ **خشمگین** می‌گردد که ادامهٔ ابیات نیز حکایت از همین خشم او دارد و واژهٔ **به تندی** قرینهٔ محکمی بر خشم و برافروختگی ساوه‌شاه است.

شاهد بعدی از داستان فرود است که کیخسرو، سپاهی را با سپهسالاری توس به خونخواهی سیاوش می‌فرستد و به او تأکید می‌کند تا از راه بیابان برود تا به فرود برنخورد، ولی توس خیره‌سر از راه کلات رفت و به جایگاه فرود رسید و فرود را به همراه تخوار در بالای کوه دید دستور داد یکی را بفرستند تا

ببیند که آن دو دلاور کیند
گر ایدونک از لشکر ما یکیست
و گر ترک باشند و پرخاش جوی
و گر کشته آید سپارد به خاک
بهرام، داوطلب این کار شد و
بزد اسپ و راند از میان گروه

(همان: ۳۱۹)

(همان)

در بالای کوه، بهرام فرود را شناخت، ولی به او گفت که توس خیره‌سری بیش نیست، پس باید احتیاط نماید... سرانجام نیز فرود بعد از رشادت فراوان کشته شد. چون بهرام خود داوطلب انجام این مأموریت شده است، پس برای **براندیشه**، معنایی چون نگرانی، ترس، تأمل و اضطراب، نمی‌تواند موردی داشته باشد و تنها معنی که با سیاق سخن، تناسب کامل دارد همین **خشم** و کینه است؛ چنانکه در ابیات بعدی هم که بهرام به سر کوه می‌رسد قبل از شناختن فرود، این چنین با حالتی غضبناک با او سخن می‌راند:

چو بهرام برشد به بالای تیغ
چه مردی بدو گفت بر کوهسار
بغرید برسان غرته میغ
نبینی همی لشکر بی شمار
همی نشنوی نالهٔ بوق و کوس
نترسی ز سالار بیدار، طوس

(همان)

اکنون شاهد دیگری را با شرح مختصری از داستان بررسی می‌کنیم. **افراسیاب** که از شکست پیشین خود شرمسار بود آرام و قرار نداشت، پس سپاهی بزرگ گرد کرد و به جنگ ایرانیان روی آورد. سالار سپاه او **پیران** ویسه بود. موقعی که کیخسرو از آمادگی **افراسیاب** آگاه شد، سپاهی به مقابلهٔ آنان فرستاد... **گودرز**، **گیو** را به سوی **پیران** روانه کرد تا او را راضی به تسلیم سازد و به خاطر خدمات شایان خویش در ماجرای سیاوش امان یابد. دو گروه به بحث پرداختند و گناهکاری **تورانیان** مشخص گشت. **پیران** هم پیکی به سوی **افراسیاب** فرستاد و او را از مواقع آگاه ساخت. **افراسیاب** سپاهی بزرگ به کمک **پیران** فرستاد.

چو پیران بدید آن سپاه بزرگ
برآشف از آن پس که نیرو گرفت
جفایبشه گشت آن دل نیکخوی
به گیو آنگهی گفت برخیز و رو
بگویش که از من تو چیزی مجوی

(همان: ۴۷۵)

پیران هرچند فردی نیکخوی و خردمند است، ولی به **توران** و **تورانیان** عشق می‌ورزد و بارها آن را ثابت کرده است؛ در این موقعیت نیز با دیدن سپاه **فراوان** خود، حس انتقام و کین خواهی از ایرانیان در وجود او شعله‌ور می‌گردد و عبارت «**رزم کرد آرزوی**» دلیل قانع‌کننده‌ای بر خشم و کینه تیزی **پیران** است.

ه) بی وفا و خیانتکار

این معنی و مفهوم برای واژهٔ **براندیشه** تنها در یک بیت مشاهده می‌شود و آن موقعی است که **شیرویه** به جای **خسرو** - پدرش - بر تخت نشست و **اشتاد** و **خرآدبرزین** را با پیامی به سوی **خسرو** فرستاده است. **خسرو**

به استاد گفت آنچ داری پیام
و زان بدسگالان که بی دانشند
همان زان سپاه پراگندگان

ازان بی منش کودک زشت کام
ز بی دانشی ویژه بی رامش اند
پراندیشه و تیره دل بندگان

(همان: ۱۳۲۴)

خسرو سپاهیان را که به شیرویه پیوسته اند بندگان تیره دل و پراندیشه می خواند. از آن جایی که پراندیشه به تیره دل معطوف گردیده است و در توصیف سپاهیان بدسگال و پراکنده می باشد در مفهوم **بی وفا و خیانتکار** بکار رفته است و عمل سپاهیان نیز که به خسرو، پشت کرده اند و به شیرویه پیوسته اند این معنی را تأیید می کند.

(و) تیره و تار، پوشیده

این معنی نیز یکی دیگر از معناهای فراموش شده و ازه مورد بحث می باشد. در ذیل، شواهد آن را بررسی می کنیم:

سپاهی بیامد ز بربر به رزم
هوا گشتی از نیزه چون بیشه گشت
ز گرد سپه پیل شد ناپدید
کس از خاک، دست و عنان را ندید

(همان: ۱۵۵)

در اثر تقابل و نبرد دو سپاه، گرد و خاک زیادی به هوا بلند شده است بطوریکه هیچ کس توان دیدن دست و عنان اسب خود را ندارد. صفتی که با گرد و خاک مناسبت دارد تیرگی و تاریکی است که مانع دید است. پس پراندیشه در این بیت با روشنگری بیت سوم، در معنای **تیره و تار و پوشیده** بکار رفته است. بیت زیر نیز از خود شاهنامه، معنای فوق را تأیید می کند.

بدو گشت چندان سپاهست و پیل
درفش و سنان را خود اندازه نیست

تازگی خورشید در روشنایی و پرتوهای طلایی آن است حال اگر گرد و خاک زیادی به آسمان بلند شود خورشید در زیر ذرات گرد و خاک تیره و تار شده و تازگی خود را از دست می دهد.

اکنون نمونه دیگر:

دل رستم از غم پراندیشه شد
جهان پیش او چون یکی بیشه شد

(همان: ۷۳۵)

این بیت مربوط به داستان رستم و اسفندیار است. رستم به هر طریقی می خواهد از رویارویی با اسفندیار دوری کند، ولی جز جنگ و بیداد از او سخنی نمی شنود. پس غم و اندوه فراوانی سرتاسر وجود او را فرامی گیرد. غم و اندوه باعث می شود که انسان، دلتنگ و ملول گردد. رستم آن قدر ناراحت است که جهان در مقابل چشمانش چون بیشه ای تیره و تار گشته است. رستم در بد مشکلی گرفتار شده است و همه راه های ممکن هم در اثر اصرار اسفندیار بر بند نهادن، بی اثر مانده است چنانکه در ادامه این بیت می گوید:

که گر من دهم دست بند و را
دو کارست هر دو بنفرین و بد

(همان)

پرواضح است که پراندیشه در این بیت، تیره و تار معنی می دهد که تیرگی دل، همان دلتنگی و ملالت آن است. این بیت شاهنامه نیز، تأییدکننده تیرگی دل به سبب غم و اندوه می باشد.

چو بشنید رستم پراندیشه شد
دلش از غم و درد چون بیشه شد

۴- نتیجه گیری

زبان مهم ترین وسیله ارتباطی انسان هاست که تحت تأثیر علل برون زبانی و درون زبانی در سطوح مختلف خود همواره در حال تغییر و تحول است. پدیده چندمعنایی نیز یکی از انواع دگرگونی های معنایی است که با بررسی آنها به روند تغییرات معنایی واژگان،

بیشتر پی می‌بریم و بسیاری از مشکلات ما در فهم متون گذشته برطرف می‌شود و می‌توانیم از نتایج این تحقیقات در تدوین فرهنگ‌های تخصصی و عمومی نیز استفاده کنیم.

شاهنامه فردوسی از آثاری است که تعداد واژه‌های چندمعنایی در آن، زیاد است. واژه چندمعنایی پرنندیشه نیز از واژه‌های نسبتاً پربسامد شاهنامه است که امروزه جزء واژگان متروک زبان محسوب می‌شود. فرهنگ‌نویسان، این واژه چندمعنایی را در چهار معنای متفکر، هراسان، نگران و ناراحت ثبت کرده‌اند و حق هم با آن‌هاست چون در اکثر موارد در این معناها به کار رفته است، اما بررسی این واژه در بافت و فضای شاهنامه نشان می‌دهد که گستره معنایی آن بسیار وسیع است و علاوه بر معناهای مذکور، حداقل در معناهای متحیر و شگفت زده، بدگمان و مشکوک، آماده و محتاط، خشمگین و کینه‌ور، بی‌وفا و خیانتکار و تیره‌وتار نیز کاربرد داشته است.

منابع

آرلاتو، آنتونی. ۱۳۷۳. *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، مترجم یحیی مدرسی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۷۹. *ریشه‌شناسی (تیمولوژی)*، چاپ دوم، انتشارات ققنوس، تهران.

اسلامی، محرم. ۱۳۸۶. *خط فارسی و رسانه‌های گروهی*، دو فصلنامه تخصصی پردازش علائم و داده‌ها، شماره ۸.

انصاف‌پور، غلامرضا. ۱۳۷۲. *کامل فرهنگ فارسی*، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران.

انوری، حسن. ۱۳۸۱. *فرهنگ بزرگ سخن*، چاپ اول، انتشارات سخن، تهران.

باطنی، محمد رضا. ۱۳۷۳. «هم معنایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی»، *زبان و تفکر*، چاپ پنجم، آگاه، تهران.

باقری، مه‌ری. ۱۳۷۱. *مقدمات زبان‌شناسی رشته زبان و ادبیات فارسی*، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران.

پالمر، فرانک ر. ۱۳۷۴. *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کورش صفوی، چاپ دوم، کتاب‌ماد (وابسته به نشر مرکز)، تهران.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۲. *لغت‌نامه*، چاپ اول دوره جدید، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۹۰. *شاهنامه فردوسی*، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هیجدهم، نشر قطره، تهران.

کزازی میرجلال‌الدین. ۱۳۸۴. *نامه باستان*، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران.